

بازخوانی آثار نفی تشبیه در کلام الله - احسان خامس پناه،

سید محمدتقی نبوی رضوی روحانی

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال شانزدهم، شماره ۶۱ «ویژه قرآن و حدیث: پیوند ناگسستنی»، زمستان ۱۳۹۷، ص ۱۱۰-۱۴۲

بازخوانی آثار نفی تشبیه در کلام الله

احسان خامس پناه*

سید محمدتقی نبوی رضوی روحانی**

چکیده: این گفتار در نقد، مقاله‌ای در موضوع حجیت جمعیه قرآن کریم و تأثیر اصل نفی تشبیه در مورد آن است که مبانی ذکر شده را منتسب به میرزا مهدی اصفهانی دانسته است. در این مقاله به تأملاتی در تبیین مذکور می‌پردازیم. در این راستا، نشان داده شده است که قاعده نفی تشبیه میان خالق و مخلوق، به روشی که در تبیین مذکور توضیح داده شده تأمل‌انگیز است و پشتوانه عقلی و روایی ندارد، بلکه خلاف آن قابل اثبات است. همچنین به روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام که مبنای تبیین مذکور است، توجهی دوباره شده تا نشان داده شود که مدعای مذکور از این روایت قابل دست‌یابی نیست.

کلیدواژه‌ها: میرزا مهدی اصفهانی؛ حجیت جمعیه؛ اصل نفی تشبیه؛ شباهت قرآن با کلام بشر.

*. دکترای مهندسی کامپیوتر، پژوهشگر.

** عضو هیئت علمی دانشگاه تهران Nabavi@ut.ac.ir

بیش از چهارده سده از بروز حقیقتی در میان مسلمانان می‌گذرد که آوای آن صبح و شام گوش‌های بسیاری از آنان را می‌نوازد و دل‌های ایشان را به اندیشه و می‌دارد. به دنبال انس گرفتن با این حقیقت و دل‌بستن به آن خویشتن‌شان را در بارگاه عظمت و جلال، لطف و رحمت پروردگارشان می‌یابند و در اثنای این شهودهاست که از سرکشی در بیراهه‌ها دست می‌کشند و با قلبی لبریز از امید به رحمت گسترده‌اش با شور و شادمانی سر بر آستانش می‌سایند. این حقیقت رفیع همان کلام الله، قرآن عظیم است. در اثنائی که خداوند به فرستاده‌اش وحی می‌فرستاد به اذن و مشیت او تبارک و تعالی، پیامبر دهان مقدس پیکر جسدانی‌اش را می‌گشود، سپس به اراده و تقدیر پروردگار زبان مقدس خویش را به حرکت و می‌داشت و آیه‌ها و سوره‌های قرآن در میان مردمان زمان رسالت تحقق می‌یافت. قرآن عظیم را یک یک مسلمان در زمان‌های دور و نزدیک، و در پهنه‌های مکان‌های مختلف، سخن خداوند نام داده‌اند. هریک از آن‌ها در هر زمان و در هر مکان که قرآن را می‌شنیدند می‌کوشیده‌اند تا به آن گوش سپارند و دیگران را سفارش می‌کردند تا از سخن گفتن دست کشیده در برابر کلام خداوند سراپا گوش شوند. اما بهره‌مندی از قرآن تنها محدود به گوش فرادادن به آن نمی‌شود و مانند مواجهه با هر کلام دیگری، مسلمانان همواره به دنبال پی‌بردن به معنای عبارات این کلام الهی اعجاز آور بوده‌اند. همه مسلمانان باور دارند که دست‌یافتن به حقایق بی‌کران قرآن با تعلیم از سوی پیامبر ممکن است و شیعیان را نظر بر این است که آموزه‌های اهل بیت نبوت علیهم‌السلام علوم قرآن را در ادامه تبیین خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در اختیار امت قرار می‌دهد. در تبیین نحوه این بهره‌مندی، راه‌های مختلفی پیموده‌اند که یکی از آن‌ها راه مرحوم میرزا مهدی اصفهانی است. رساله «شرح محتوایی رساله قرآنی

"تبارک" آیه الله میرزا محمدمهدی غروی اصفهانی» داعیه‌دار آن است که روش نامبرده را با نگاهی فراگیر بر آثار ایشان تشریح می‌کند.

اندکی تفصیل آن که: میرزا مهدی اصفهانی در زمینه شناساندن قرآن مجید رساله‌ای تدوین نموده که پس از سال‌ها، برای اولین بار به همت آقای حسین مفید با نام «القرآن و الفرقان» منتشر شد. با رجوع اولیه به این رساله، مشخص می‌شود که خود این رساله، نیازمند شرح مبسوطی است تا نظر میرزای اصفهانی از رهگذر کلام فشردهٔ ایشان مشخص شود. در راستای شرح این رساله، اخیراً کتاب شرح محتوایی رساله قرآنی تبارک طبع و نشر شده است. این کتاب، مبتنی بر تعریفی که از قاعده نفی تشبیه میان افعال خالق و مخلوق ارائه می‌دهد، اقدام به بازخوانی نظرات میرزای اصفهانی (ره) کرده است.^۱ ما پس از رجوع به این کتاب متوجه شدیم که اغلاق‌ها و ابهام‌هایی در مبانی اولیه و روش طرح موضوع توسط نگارندگان وجود دارد. در ادامه، مراودات و مباحثاتی با نگارندگان به عمل آمد تا فهم درستی از مبانی مذکور پیدا کنیم. پس از چندی، نگارندگان این کتاب، مقاله‌ای تحت عنوان «دیدگاه میرزای اصفهانی درباره تأثیر اصل نفی تشبیه در حجّیت جمعیهٔ قرآن کریم» را در مجله سفینه به چاپ رسانده‌اند^۲ که در آن در ارائه منقح مبانی نظریه خود کوشیده‌اند.^۳ با رجوع به مقاله برای ما مشخص گردید با اینکه نگارندگان سعی در گسترده کردن بحث خود کرده‌اند، اما همچنان گفتارشان دربارهٔ اصل نفی تشبیه و نحوهٔ استفاده از آن در سیر بحث درخور تأمل است.

۱. در واقع این کتاب را باید شرحی بر رساله القرآن و الفرقان دانست اما به علت اینکه رساله مذکور با عبارت «تبارک الذی» شروع می‌شود، نگارندگان ترجیح داده‌اند ارجاع به رساله مذکور را با نام تبارک انجام دهند.

۲. در ادامه این نوشته با عنوان «مقاله تأثیر نفی تشبیه» به آن ارجاع می‌کنیم.

۳. دیدگاه میرزای اصفهانی دربارهٔ «تأثیر اصل نفی تشبیه در حجّیت جمعیهٔ قرآن کریم»، سفینه، شماره ۵۸، بهار ۱۳۹۷، صص

آنچه در این مقاله ارائه می‌شود، نقدی است بر وجه استدلال نگارندگان کتاب و مقاله مذکور. مبنای نگارندگان در طرح مباحث، از نقطه نظر سازگاری داخلی اشکال دارد و ای بسا قابل جمع کردن با روایات و دیگر کلام میرزای اصفهانی نیست. همچنین، به نظر می‌رسد از نقطه نظر اسما و صفات الهی نیز نمی‌توان از مبانی طرح شده توسط نگارندگان دفاع کرد. در این مقاله علاوه بر استدلال‌های مذکور، شرحی نیز بر روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام طرح شده که در مقاله نفی تشبیه به عنوان پایه اصلی قرار گرفته است این توضیح نشان می‌دهد معنای مقاله نفی تشبیه برای این روایت، از متن آن فاصله گرفته است.

در راستای طرح نقد به صورت ساختارمند، مقاله تأثیر نفی تشبیه به عنوان متن اصلی قرار گرفته (نه کتاب شرح رساله تبارک) و مطابق با بخش‌های آن، نقدهایی دسته‌بندی و بیان شده است. یادآور می‌شود آنچه در این مقاله آمده، صرفاً نقدهایی است که به نظر ما بر طرح بحث از سوی نگارندگان مقاله تأثیر نفی تشبیه و کتاب شرح رساله تبارک وارد می‌شود و بحث‌های حلی برای آن ارائه نشده است. برداشت ما از مراد میرزای اصفهانی از مطلع یکم مطلع ده‌گانه در رساله القرآن و الفرقان و چگونگی اثبات حجت جمعیه قرآن مبتنی بر این برداشت، نیازمند پژوهش دیگری است که باید در مقاله مستقلی ارائه شود.

واکوی انجام فعل توسط خداوند، بشر و نفی تشبیه

چنانکه در مقدمه نیز ذکر شد، اصلی‌ترین موضوع مقاله تأثیر نفی تشبیه به عنوان پایه‌ای برای تحلیل‌های بعدی استفاده شده، موضوع عدم شباهت بین خداوند و مخلوقات است. اما باید آشکار شود چه چیزی است که شباهت از آن نفی می‌شود؟ در مقاله آمده است:

اینگونه است که در ادبیات روایات اهل بیت علیهم السلام، «خدا و مخلوقات» در ذات

و صفات، «مباین» با هم دانسته شده‌اند. به این معنا که هیچ وجه مشترکی با هم ندارند. اصل نفی تشبیه، نه تنها بین خدا و مخلوقات برقرار است، بلکه صنع (ساختن) و فعل (کار انجام دادن) و خلق (آفریدن) خدا نیز هیچ شباهتی به صنع و فعل و خلق مخلوقات ندارد.^۱

در اولین گام به جاست خاطر نشان کنیم تعبیر مباینیت صفات خالق و صفات مخلوق، تعبیری است که بیشتر با تفسیر فلسفی از صفات خداوند سازگار است تا با نظر میرزای اصفهانی که مبتنی بر آموزه‌های اهل بیت علیهم‌السلام تدوین شده است. تا آنجا که می‌دانیم، در آموزه‌های اهل بیت علیهم‌السلام صفات یک دسته نشانه‌های لفظی هستند و بدون هیچ‌گونه گرفتاری به تشبیه، این امکان وجود دارد که به عنوان نشانه‌های مشترک میان خالق و مخلوق‌ها به کار روند. پس هرگز چنین نیست که صفات در میان خالق و مخلوق‌ها مباین با هم باشند. در سخنی از امام علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما به اسماء و صفاتی مانند القاهر، الباطن، الظاهر، الخبیر، اللطیف، القائم، البصیر، السميع و العالم اشاره شده و در پی توضیحی درباره هر یک از آنها، بر تعبیر «فَقَدْ جَمَعْنَا الْإِسْمَ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى»^۲ تأکید کرده‌اند. این گفته تصریح می‌کند اسم‌ها و صفت‌ها^۳ میان مخلوق‌ها و خالق یکسان هستند، اما معنی متفاوت است.^۴ زیرا به هنگام خواندن خداوند معنای آن اسامی، آفریدگار است و در زمان گفتگو از مخلوق‌ها معانی همان اسماء، آفریده‌ها هستند؛ پیداست که هرگز و هیچگاه آفریده‌ها و آفریدگار مشابهتی با هم ندارند. در سخنی دیگر همان امام همام سلام

۱. مقاله تأثیر نفی تشبیه، ص ۱۵۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص: ۱۲۱.

۳. برخلاف آنچه در اصطلاحات به عنوان اختلاف اسم و صفت بیان می‌شود، در کلام اهل بیت، اسم و صفت به یک معنا به کار می‌روند. نمونه‌ای از این موضوع را در روایت «إِنَّ الْأَسْمَاءَ صِفَاتٌ وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ» می‌توان جستجو کرد. (الکافی، ج ۱، ص ۸۸)

۴. «معنای» کلام یعنی آنچه مراد و مقصد گوینده کلام است که همان عین خارجی خواهد بود.

الله علیه به فتح گرگانی در زمینه یکتایی اسماء و تفاوت معنی تأکید کرده‌اند: «يَا فَتْحُ أَحَلَّتْ نُبَّتَكَ اللَّهُ إِنَّمَا التَّشْبِيهُ فِي الْمَعْنَى فَأَمَّا فِي الْأَسْمَاءِ فَهِيَ وَاحِدَةٌ»^۱ با این اشارهٔ اجمالی می‌توان به سادگی داوری کرد مضمون مذکور در مقالهٔ تأثیر نفی تشبیه، تا چه اندازه با تعالیم عترت طاهره علیها السلام، که گمان می‌رود از مرحوم میرزای اصفهانی در دسترس این و آن نهاده شده، هم‌خوان است.

در ادامه نگارندگان تعبیر خود، از فعل را به صورت تفکیک فعل به دو معنای «مصدری» و «حاصل مصدری» ارائه کرده‌اند.^۲ در توضیح این دو معنی، برای سادگی فرض می‌کنیم که فعل نزد مخلوقات مورد بحث است و بعداً چگونگی تعبیر شدن آن برای افعال خداوند را بیان می‌کنیم. در این شرایط، مثلاً اگر تکلم بندگان را در نظر بگیریم، فعل ما به دو معنا می‌تواند باشد. یک بار فعل به حرکت لبان، دهان و تارهای صوتی اشاره می‌کند (معنای مصدری) و در جایی دیگر به آن چه به سبب حرکت آن‌ها واقعیت می‌یابد، فعل گفته می‌شود (حاصل مصدری). تعبیر دوم همان الفاظ، کلمات و اصوات است. در حقیقت، به کار آمدن کلمه فعل در یک گزاره می‌تواند نقش حکایت‌گری از دو معنای متفاوت را به عهده داشته باشد.

همان طور که در مقاله تأثیر نفی تشبیه نیز اشاره شده است، اگر بخواهیم با افعال خداوند مواجهه پیدا کنیم، باید بدانیم که دو معنا برای افعال خداوند امکان‌پذیر است: که یکی معنای مصدری فعل برای خداوند و دیگر آن چه حاصل فعالیت خداوند است. پس با این بیان اگر بخواهیم به تکلم خداوند به عنوان فعلی از افعال او عز و جل توجه کنیم، اولاً می‌توان به دنبال کاری بود که بر پایهٔ آن واقعیتی

۱. الکافی، ج ۱، ص: ۱۱۹.

۲. مقاله تأثیر نفی تشبیه، ص ۱۵۳.

حادث گشته، ثانیاً می‌توان مخلوقی (قرآن) را که به واسطه آن فعل به پهنه اعیان پا گذاشته است، مورد توجه قرار داد. اکنون با توجه به این دو معنا از فعل خداوند، باید مشخص کرد عدم مشابهت بین فعل خداوند و فعل مخلوق، کدام یک از این دو معنا برای فعل را در بر می‌گیرد. در مواجهه با دو معنا، در درجه اول مستقیماً این حقیقت استنتاج می‌شود که معنای اول (مصدری) فعالیت خداوند حتماً مراد قاعده عدم مشابهت باشد یعنی خداوند کاملاً غیرمشابه با کار من باشد. بدین ترتیب، اصل عدم تشبیه بین خالق و مخلوق، مدّ نظر است، و اینکه فعل خدا طور و کیفیت ندارد، لذا اگر بگوییم که خدا تکلم می‌کند و من هم تکلم می‌کنم، آنگاه بخواهیم تکلم خداوند را بفهمیم، باید بدانیم که قابل انجام نیست؛ زیرا اصولاً معرفت به این فعل، به نور عقل یا نور علم میسر نیست. معرفت تکلم خداوند به صنع الله است، نه این که با نور علم و نور عقل بتوان آن فعل را ادراک کرد. این خداست که فعل خود را به ما می‌نمایاند (اما نه با دیدن به چشم جسد یا چشم روح). چنین بیانی را درباره دیگر افعال خداوند هم می‌توان به کار برد، مثلاً خداوند رحیم، رحمت کردن خود را به ما می‌نمایاند و ما خداوند رحیم را می‌شناسیم.

در روایات توحیدی همواره به هنگام گفتگو از اسماء مشترک میان آفریدگار و آفریدگان، تأکید بر عدم مشابهت فعالیت میان خداوند و مخلوق‌هاست، اما در زمینه آنچه خداوند پدید آورده است، چنین ضرورتی در عدم مشابهت دیده نمی‌شود. شاهدی در این موضوع در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است که سوال کننده در باره فعل خداوند در تکلم با حضرت موسی علیه السلام و نیز، فعالیت خداوند می‌پرسد.

فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ عَنْ كَلَامِ اللَّهِ لِمُوسَى. فَقَالَ: اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَيِّ لِسَانٍ كَلَّمَهُ بِالسُّرِّيَانِيَّةِ أَمْ بِالْعِبْرَانِيَّةِ. فَأَخَذَ أَبُو قُرَّةٍ بِلِسَانِهِ فَقَالَ إِنَّمَا أَسْأَلُكَ عَنْ هَذَا اللِّسَانِ. فَقَالَ

أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا تَقُولُ وَ مَعَادَ اللَّهِ أَنْ يُشْبِهَ خَلْقَهُ أَوْ يَنْكَلِمَ مَا هُمْ بِهِ مُتَكَلِّمُونَ، وَ لَكِنَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ لَا كَمِثْلِهِ قَائِلٌ وَ لَا فَاعِلٌ. قَالَ كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: كَلَامُ الْخَالِقِ لِمَخْلُوقٍ لَيْسَ كَكَلَامِ الْمَخْلُوقِ لِمَخْلُوقٍ، وَ لَا يَلْفُظُ بِشَقِّ فَمٍ وَ لِسَانٍ، وَ لَكِنْ يَقُولُ لَهُ كُنْ، فَكَانَ بِمِثْلِيهِ مَا خَاطَبَ بِهِ مُوسَى مِنَ الْأَمْرِ وَ التَّهْيِ مِنْ غَيْرِ تَرَدُّدٍ فِي نَفْسٍ.^۱

ابوقره محدث از امام رضا عليه السلام درباره تکلم خداوند با موسی عليه السلام می پرسد. امام عليه السلام آشکارا گفته اند گفته های خداوند به زبان عبرانی یا زبان سریانی بوده. پیداست گفته های آدمیان در آن روزگار، به عبرانی و سریانی انجام می شد؛ طبعاً کلام خداوند با موسی عليه السلام - که الفاظی در مجموعه واژگان عبرانیان یا سریانیان رخ داد- به هیچ وجه به تشبیه خداوند به آفریدگان منتهی نمی شود. آری، اگر پدید آمدن جملات سریانی یا عبرانی از سوی خداوند به هنگام گفتگو با موسای کلیم عليه السلام اندک مشابهتی میان خداوند و آفریدگانش را به دنبال داشت، امام عليه السلام هرگز تفوه به چنین پاسخی نمی کردند. ابوقره محدث هم شکی در دل نداشته که کلام خداوند مجموعه جملاتی هم چون جملات آدمیان باشد، اما به سبب عقیده به همگونگی کلام خداوند با بشر و دیدگاه تشبیه، فاعلیت خداوند را همانند انسان ها می پندارد. او برای این که منظور خود را بهتر مشخص کند، زبان خود را گرفته و ادامه داده: آیا خداوند با حرکت دادن چنین عضوی تکلم کرده است یا خیر. در این شرایط، امام رضا عليه السلام خداوند را از چنین مشابهتی با مخلوقات منزّه دانسته و همانندی فاعلیت خداوند و فاعلیت مخلوق را نفی کرده اند. به نظر می رسد که ابوقره در مواجهه با توصیفات که از حاصل تکلم خداوند با حضرت موسی عليه السلام بدست آورده، آن را مشابه کلام رایج بین مخلوق دیده است. سپس این شباهت را پایه تشبیه برای فهم

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۰۵.

معنای تکلم خداوند در جایگاه مصدری قرار داده است. در پاسخ، امام علیه السلام به وی تذکر می‌دهد که افعال خداوند (در معنای مصدری) هیچ شباهتی با افعال بشر ندارند.

مشابه این معنا از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره خداوند بیان شده است: «فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَابٍ حَرَكَةٍ مُقَدَّرٌ لَا بِجَوْلٍ فِكْرَةٍ»^۱، «فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَ الْآلَةِ»^۲، «سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ بِمَا عَرَفْتَنِي نَفْسَهُ. قِيلَ وَ كَيْفَ عَرَفْتَكَ نَفْسَهُ؟ قَالَ لَا يُشْبِهُهُ صُورَةٌ»^۳ در تمامی این شواهد، آنچه از خداوند نفی شده، کارکردهای مخلوقات برای وقوع فعل است و فاعلیت خداوند از تشابه با فاعلیت دیگران تنزیه شده است.

در این بخش باید تذکری نقضی نیز به تعبیر ارائه شده در نفی تشبیه از سوی نگارندگان داده شود. نگارندگان مقاله تاثیر نفی تشبیه، اذعان به مشابَهت دو کلام - یعنی کلام خداوند و کلام بشر- در معنی داریِ الفاظ را، بر اساس گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام منتهی به تشبیه شرک‌آمیز دانسته‌اند که با تذکار به اصل عقلی عدم تشبیه میان خالق و مخلوق آشکار می‌شود. در حالی که بیشتر پذیرفته‌اند کلام الله مجموعه‌ای از الفاظ است و خود لفظ بودنِ کلام خداوند بر اساس همان اصل عقلی برابر تشبیه است! از سویی دیگر معناداریِ الفاظ را که پیش از این مبتنی بر اصل عقلی عین تشبیه دانسته بوده‌اند، ابطال‌پذیر دانسته‌اند. نویسندگان نوشته‌اند که بر اساس عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم الفاظ قرآن که پیش از این عقلاً و مبتنی بر قاعده نفی تشبیه باید فاقد معنی دانسته شود، استحاله پیدا می‌کند و معنی دار می‌شود.^۴ آیا چنین تحلیلی تن‌دادن آشکار به بروز تناقض میان حجت باطنی خداوند، عقل با

۱. تحف العقول، ص ۶۳.

۲. نهج البلاغه، ص: ۴۰.

۳. الکافی، ج ۱، ص: ۸۶.

۴. شرح محتوایی رساله تبارک، ص: ۸۱ و ۸۲.

حجت ظاهری او، خلیفه الله نیست؟

فقدان ارتباط بین قاعده نفی تشبیه با نفی شباهت بین فعل‌ها (ماهیت‌های تحقق- یافته)

در بخش قبل بیانی در نفی تشبیه ارائه شد و وجود تشبیه بین فعل خداوند و مخلوق در معنای مصدری نفی شد، اینک می‌گوییم: کاملاً این احتمال وجود دارد که بین مفعول فعل خداوند با مفعول فعل بشر (ماهیت‌هایی که تحقق می‌یابند) شباهت باشد. به طور خاص، این شباهت در افعال هم‌نام باید به میزانی باشد که بتوان آن دو را به یک نام خواند که در ادامه مقاله شرح مبسوط آن را ذکر خواهیم کرد. به بیان دیگر، درست است که فاعلیت خداوند با فاعلیت مخلوق بر هر یک از افعال هیچ شباهتی ندارد، اما آنچه موجود شده است، می‌تواند بین خالق و مخلوق یکی باشد. دقت شود که بحث در اینجا درباره امکان وجود شباهت بین دو مخلوق است نه اینکه لزوماً مخلوق‌ها در جمیع جهات با یکدیگر شبیه باشند. افزون بر این، آنچه اصل عدم شباهت نام یافته به هیچ وجه بر قلمرو ماهیت‌های تحقق‌یافته، به فعالیت خداوند و یا به فعالیت مخلوق‌های توانمند، سایه نخواهد افکند. زیرا این ماهیت‌ها اشیائی هستند که در همسایگی عدم یافت می‌شوند، با آن که عدم نیستند و با آن که هرگز نور وجود هم نخواهند یافت. این ماهیت‌ها یک بار به رأی خداوند، و بار دیگر به رأی مخلوق‌ها که بر مشیت حتم خداوند مبتنی می‌گردد، گام بر قلمرو واقعیت‌ها می‌گذارند، از این رو سخن گفتن از عدم شباهت آن‌ها مبتنی بر اصل یاد شده مغالطه‌ای بیش نیست. این واقعیت در مقاله تأثیر نفی تشبیه به صورت زیر بیان شده است:

وقتی محصول کار خدا و کار بشر را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم، نمی‌توانیم به صرف شباهت ظاهری، اصل را بر شباهت تمام عیار آن دو با یکدیگر

بگذاریم، چون فاعل آن دو و - در نتیجه - فاعلیت‌های آن‌ها از هیچ جهت به یکدیگر شباهت ندارند. در نتیجه احتمال متفاوت بودن و شبیه نبودن محصولات کار آن دو، برخلاف حالت قبل، «قابل اعتنا»ست.

بنابراین در هر موردی که بخواهیم میان محصول کار بشر و کار خداوند، شباهت برقرار کنیم، باید دلیل قانع کننده‌ای داشته باشیم. صرف شباهت ظاهری از یک یا چند جهت، کافی نیست برای آنکه آن دو محصول را از هر جهت شبیه به هم بدانیم.^۱

در این موضوع بحث احتمال عدم شباهت مطرح نیست، زیرا یقیناً شباهت‌هایی بین آن‌ها وجود دارد. نخستین جهت شباهت میان آن دو، این است که هر دو غیر خداوند هستند و شیئیت هر دو بالغیر است. اشاره شد آن دو، ماهیت‌هایی هستند که در همسایگی عدم به سر می‌برده‌اند^۲ و مذکوریتی نداشته‌اند، اما معروض اعراضی شده‌اند و مسمای اسمایی گردیده‌اند. در عالم خارج وقتی ماهیت‌هایی معروض چند عرض مشابه شوند، آن‌ها مسمی به نامی مشابه می‌شوند. پس دو مخلوق، منفک از اینکه چه کسی آن‌ها را از همسایگی عدم بیرون آورده و معروض اعراض کرده، باید چندین شباهت اجتناب ناپذیر داشته باشند تا به نام‌های یکسان خوانده شوند. در تحلیل مقاله تأثیر نفی تشبیه باید گفت: بیان این قاعده که به دلیل عدم شباهت فاعل‌ها، مفعول‌ها نامشابه هستند، می‌تواند از باور به علیت فلسفی استنتاج شود. زیرا بنا بر اصل سنخیت، میان علت تامه و معلول آن ضرورتاً باید مناسبتی وجود داشته باشد. اکنون اگر خداوند علت تامه کلام در نظر گرفته شود و انسان نیز علت تامه کلام دانسته شود، از آنجا که هیچگونه مشابهتی میان انسان

۱. مقاله تأثیر نفی تشبیه، ص ۱۵۶ و ص ۱۵۷.

۲. دقت شود که حقیقت آن‌ها عدم نیست، بلکه چیزی است که از «عدم نبودن» به عنوان تنها مذکوریت آن‌ها نام برده شده است. به بیان دیگر، آن‌ها چیزی نیستند، اما نیستی هم نیستند.

و خداوند در میان نیست و از سوئی دو کلام باید مناسبت با علت‌های تامه داشته باشند، ناگزیر باید دو معلول، با آنکه به نام یکسان، کلام خوانده شده‌اند، با یکدیگر کاملاً متفاوت باشند. حال آنکه به نظر می‌رسد در تشریح مرحوم میرزای اصفهانی فاعلیتِ قادرِ مالکِ مشیت و رأی، به قدرت و احاطه او بر ماهیت‌ها باز می‌گردد و علیتِ نقشی در فاعلیتِ فاعل‌ها بر عهده ندارد.^۱

پس با این بیان، اگر دو فاعل متفاوت هر یک کاری را انجام دهند که با اسم یکتایی نامیده می‌شود، الزاماً باید این دو کار در شئونی مشخص همانند باشند تا شایستگی پیدا کنند که با آن نام خوانده شوند. مثلاً اگر گفته شود یک فرشته و یک طوطی هر دو کاری کرده‌اند و دو شیء ساخته‌اند که بر آن دو، نام مکعب گذاشته می‌شود، باید اذعان کرد این دو کار باید دو شیء سه بعدی باشند، دوازده یال برابر و شش وجه مربع شکل مساوی داشته باشند. طبعاً فاعل یکی از آن دو هویتی آسمانی است و دیگری جانوری زمینی، اما بر این اساس نمی‌توانیم بگوییم مکعب سازنده آسمانی یک چهار وجهی منتظم است، اما مکعب جانور زمینی یک شش وجهی منتظم. این امکان کاملاً موجه است که طوطی با روش خاصی مکعب بسازد اما فرشته با نظری مکعب بسازد و معجزه وار باشد. یا مثلاً یکی از طلا ساخته شده باشد و دیگری از چوب، یا آن‌ها آثار خارجی متفاوت کم و زیاد داشته باشند. اما به طور کار آن‌ها اصلاً توجهی نداریم و تنها به مکعب شدن آن‌ها اشاره داریم و ساخته شده هر دو مکعب است، پس خصوصیت‌های مکعب را دارد و گرنه نامیدن آن دو به مکعب عقلاً پذیرفتنی نیست. بدین روی باید تأکید کرد که به بهانه اصل عدم تشبیه میان فعل خالق و مخلوق، نباید دایره شباهت میان مخلوق‌های حاصل

۱. البته نویسندگان مقاله قائل به علیت نیستند که بخواهند چنین بیانی را در اینجا بگویند. مراد ما این است که ناخواسته بیانی ارائه شده که ریشه آن در قاعده‌ی علیت است.

افعال آن‌ها را تنگ کرد.

حال به مسأله تکلم باز می‌گردیم. در اینجا، به دلیل عدم مشابهت بین خالق کلام خلق شده توسط خداوند (قرآن) و انسان به عنوان خالق کلامی دیگر، کسی نمی‌تواند بگوید که این دو، هیچ شباهتی با هم ندارند. حداقل مشابهت بین دو کلام مذکور، در چیزی است که آن‌ها را شایسته داشتن عنوان کلام کرده است. یعنی: این دو مجموعه‌ای از الفاظ هستند، آن الفاظ به معانی عینی اشاره می‌کنند و از آرایش شناخته شده نحوی متعارف میان اهل زبان برخوردارند.

برای توجه بیشتر به این حقیقت، می‌توان به ماجرای تکلم خداوند با برگزیدگان بنی اسرائیل در طور سیناء اشاره کرد. اسرائیلیان برگزیده در دامنه کوه، مجموعه الفاظی با معنا در ساختار زبان عبرانی را که از درخت به احداث خداوند پدید آمده بود، شنیدند و شناختند این کلام سخن خداوند است.^۱

اگر مدل پیشنهادی بیان شده در مقاله تأثیر نفی تشبیه در اینجا واقعیت داشته باشد، اسرائیلیان در مواجهه با آنچه از درخت به گوششان رسیده است، باید واله و سرگردان باشند تا اینکه حضرت موسی به آن‌ها توضیح دهد که آنچه شنیده‌اند کلام است؛ سپس در ادامه بگوید که این کلام را خداوند احداث کرده، و بدین سان، اسرائیلیان معرفت به خداوند پیدا کرده باشند.

به شکلی دیگر نیز می‌توان خاطر نشان کرد که این مبنا تأمل برانگیز است. فرض کنیم حضرت صالح به آنچه از دل کوه بیرون آمده اشاره کند، و مبتنی بر عدم تشبیه یا هر پایه دیگری بگوید که این مخلوق، کلام خداوند است. در این حال با این

۱. توحید صدوق، ص ۱۲۱: ... ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِ رَبِّهِ فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى طُورِ سَيْنَاءَ فَأَقَامَهُمْ فِي سَفْحِ الْجَبَلِ وَصَدَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الطُّورِ وَ سَأَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يُكَلِّمَهُ وَ يَسْمِعَهُمْ كَلِمَةَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ وَ سَمِعُوا كَلِمَةً مِنْ فَوْقِ وَ أَسْفَلِ وَ يَمِينِ وَ شِمَالِ وَ وَرَاءَ وَ أَمَامَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَدَثَهُ فِي الشَّجَرَةِ ثُمَّ جَعَلَهُ مُنْبِعًا مِنْهَا حَتَّى سَمِعُوهُ مِنْ جَمِيعِ الْوُجُوهِ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ يَا هَذَا الَّذِي سَمِعْنَا كَلَامَ اللَّهِ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً...

اعتراض مخاطبان مواجه می‌شود که: این شیء مخلوق خداوند هست، ولی صلاحیت این را ندارد که کلام خداوند خوانده شود، بلکه باید آن را ناقة الله خواند. متأسفانه چنین برداشت می‌شود که نویسندگان مقاله تأثیر نفی تشبیه به این امر توجه نداشته‌اند. لذا قرآن، کلام منسوب به خداوند را بر اساس عدم مشابهت خداوند با آدمیان، به خودی خود الفاظ بی‌معنی دانسته‌اند، ولی کلام بشر را الفاظ با معنی.^۱ به دنبال آن اصرار کرده‌اند اگر کسی قرآن را الفاظ با معنی بداند، فقط و فقط به اعتبار این که قرآن با نام کلام شناخته می‌شود آن آفریدگار را به آفریده تشبیه کرده است.^۲ پیداست این سخن مبتنی بر آن چه گفته شد، پذیرفتنی نیست.

وجه اعجاز یا دلالت‌گری آیه معجزه؟ مفهوم انتزاعی در مقابل واقعیت خارجی

نگارندگان محترم مقاله تأثیر نفی تشبیه، در ادامه توضیح افعال خداوند، به بحث آیات معجزات پرداخته‌اند و کوشیده‌اند رابطه آیات معجزات انبیاء با فعل خداوند را تبیین کنند. در گام اول پرداختن به این موضوع، جا دارد پرسیده شود تأمل در آیات معجزات انبیاء، چه مناسبتی با حجیت جمعی قرآن دارد؟ در واقع نگارندگان در این مقاله برای روشن کردن موضوع حجیت جمعی قرآن کوشیده‌اند تا نشان دهند قرآن کلام خداست و خداوند نامشابه با بشر است، لذا نمی‌توان کلام خدا را مشابه کلام بشر دانست و با قواعد حاکم بر کلام بشر به فهم کلام خدا پرداخت. بنابراین برای آنکه قرآن برای آحاد امت مفهوم گردد، باید پیامبر ﷺ مداخله‌ای کنند و گرنه آنان به تنهایی به کلام خدا پی می‌برند، و این تنها در شرایطی امکان‌پذیر

۱. شرح محتوایی رساله قرآنی تبارکه ص ۷۷. تکلم خدا چیزی جز خلق کلام و الفاظ توسط او نیست. اما صرف خلق الفاظ به یک زبان خاص، عقلاً دلیل نمی‌شود بر این که مراد و مقصود خدا از آن الفاظ، معنا و مدلول آن‌ها در همان زبان باشد. به بیان دیگر، خلق الفاظ به یک زبان (مثلاً عربی) دلیل کافی نیست برای این که متکلم بر طبق سیره‌ی عقلا مشی نموده است.

۲. همان، ص ۷۹. از همین اصل کلی عقلی نتیجه گرفته می‌شود که کلام خدا نیز شباهتی با کلام بشر ندارد. اگر رابطه‌ی کلام خدا با ذات مقدسش شبیه رابطه‌ی کلام بشر با خود بشر باشد، آنگاه شباهت خدا و بشر لازم می‌آید. و چون هیچ شباهتی بین خدا و بشر نیست، تکلم خدا هم شباهتی با تکلم بشر ندارد.

است که کلام خدا با کلام آنان مشابهت داشته باشد. اما بنابر اصل نفی تشبیه چنین رویدادی محال است. در این راستا، پرداختن به اینکه قرآن، آیه معجزه و گواه نبوت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم باشد، به هیچ وجه مفید نیست.

به نظر می‌رسد در دیدگاه نگارندگان، دو شأن مستقل قرآن در هم آمیخته شده است. به کمک قرآن، از یک سو تعالیم آخرین شریعت الهی در دسترس مردمان قرار می‌گیرد. و از سوی دیگر، به واسطه قرآن دعوی نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم اثبات می‌شود که شأنی مستقل از شأن اول است. برای فهم بهتر این دو شأن به بعثت حضرت موسی علیه السلام نظر می‌کنیم. آن پیامبر عصایی داشتند که آیه معجزه صدق مدعای پیامبری‌شان شد. از سوی دیگر، تورات را از سوی خداوند برای تبیین شریعت الهی در دسترس بنی اسرائیل نهادند. در بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم این دو شأن، توأمأً برای قرآن رخ داده است و حجیت جمعیه قرآن ناظر بر شأن تعلیم شریعت الهی آن است، نه آیه معجزه بودن آن.

باید توجه داشت که پرداختن به موضوع آیه معجزه بودن قرآن در بحث حجیت جمعیه قرآن، تنها در صورتی موجه است که چگونگی کارکرد آن معجزه را در راستای کلام بودن آن بدانیم. تنها در این صورت، پیوند معنایی بین این دو شأن برقرار می‌شود، زیرا هر دو شأن اکنون به انتقال معنا اشاره می‌کنند و می‌توانند گواه بر یکدیگر واقع شوند. نکته قابل توجه آنکه آیه معجزه بودن قرآن کریم در روایات، در راستای تکلم آن معنا شده است. لذا خطابی بودن آن را - که همراه با موعظه و حکمت و... بوده - آن وجهی دانسته است که اثبات نبوت می‌کرده و حجت را بر مخالفان تمام می‌کرده است. روایت مشهور ابن سگیت از امام ابوالحسن علیه السلام صراحت به معنای مذکور دارد. در این روایت امام علیه السلام توضیح داده‌اند که در زمان حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم اهل آن زمان و مکان در خطبه و کلام چیره بوده‌اند و

معجزه ایشان نیز در همین راستا بوده است تا آنها به واسطه آن خاضع شده و ایمان بیاورند.

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ فِي وَفْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ الْخُطْبَ وَ الْكَلَامَ وَ أَظْنَهُ قَالَ الشَّعْرُ فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ مَوَاعِظِهِ وَ حِكْمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ وَ أَثَبَّتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ. قَالَ فَقَالَ ابْنُ السَّكِّيتِ: تَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِثْلَكَ قَطُّ فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخُلُقِ الْيَوْمَ؟ قَالَ: فَقَالَ ابْنُ السَّكِّيتِ: الْعَقْلُ، يُعْرَفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ وَ الْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيُكَذِّبُهُ. قَالَ: فَقَالَ ابْنُ السَّكِّيتِ: هَذَا وَ اللَّهُ هُوَ الْجَوَابُ.^۱

میرزای اصفهانی در رساله الفرقان و القرآن خود، به بحث آیه معجزه بودن قرآن پرداخته‌اند، به این دلیل که ایشان قرآن را از موضع کلام بودن خارج نکرده‌اند. بدین روی، ابتدا به ساکن بدون دخالت پیامبر خاتم ﷺ قرآن را حجت و آیه معجزه با ساختار خطابه و کلام می‌دانسته‌اند (دقیقاً مشابه آنچه در روایت بالا ذکر شد). پس جا داشته است که از آن در استدلال برای اثبات وجود ویژگی‌های افزون بر کلام عادی استفاده کند؛ زیرا حتی اگر برای کسب شریعت به سراغ این کلام برویم، باز با کلامی مواجه هستیم که در راستای کلام و خطابه بودن خود نیز اعجاز گونه است. اما نگارندگان مقاله تأثیر نفی تشبیه، ابتدا به ساکن و مبتنی بر اصل نفی تشبیه، چنین شباهتی را نفی کرده‌اند، پس قادر به استفاده از آن در بحث خود نیستند و عملاً آیه معجزه بودن قرآن موضوعی انحرافی نسبت به مدعای اصلی ایشان خواهد بود. البته دقت شود که ما در اینجا نافی اعجازهای جنبی دیگر قرآن نیستیم. ما همانند نگارندگان قائلیم اگر آیات قرآن را با زعفران بنویسند و با آب بشویند و به بیمار بدهند، او را شفا می‌دهد. اما این چنین آیه معجزه شدن قرآن را شأنی جنبی می‌دانیم؛ مثلاً می‌گوییم پیامبر در دعوت خود اقدام به خواندن قرآن

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۴، ح ۲۰.

برای مخالفان می‌کرده تا انتساب خود با خداوند را نشان دهد، نه اینکه بر بالین بیمارانشان حاضر شده و با روش زعفران و آب، آن‌ها را شفا دهد تا به ایشان ایمان بیاورند.

حال فرض می‌کنیم از این موضوع اساسی بگذریم و در نظر نگیریم که جایگاه این بحث در بیان نگارندگان مناسب نیست. آنگاه بخواهیم به مدعای مقاله نفی اثر تشبیه پردازیم، اما باز هم آن را خالی از اشکال نمی‌توان دانست. در این راستا، شایسته است در گام اول، مستقلاً موضوع آیات معجزات بررسی شود. در نخستین قدم لازم است توجه شود که آن‌ها به چه منظوری رخ می‌داده‌اند. مشخصاً و بدون مقدمه باید گفت که وقوع و کارکرد آیات برای تذکر یافتن به نسبت برگزیدگی انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام به خداوند است. به بیان دیگر، وقوع آیه معجزه، منجر به شناخت خداوند و رابطه خاص خداوند با مخلوقی از مخلوقات می‌شود (پیامبر یا امام). حال مثلاً اگر بخواهیم این معنا را در ماجرای عصای حضرت موسی علیه‌السلام ردیابی کنیم، باید بگوییم که حضرت موسی عصایی داشتند که کاملاً شبیه عصاهای دیگر بوده است. ایشان به عصای خود تکیه می‌کردند و با آن برای احشام برگ می‌ریختند. تا اینجای کار عصای حضرت موسی کاملاً شبیه عصای مردم عادی است و جوهی از آن که «عصا را عصا کرده است» و کارکردهایی را که برای عصا بودن لازم است، داراست. حال در ادامه بررسی، به لحظه رویارویی با جادوگران می‌پردازیم. در آن صحنه حضرت موسی علیه‌السلام عصای خود را انداختند. خداوند آن عصا را اژدها کرد و این اژدها شدن را آیه‌ای برای خود قرار داد. یعنی از رهگذر این اژدها شدن و فعالیت‌های اژدها در بلع ریسمان‌ها و چوب‌ها، به صنع خداوند جادوگران متذکر خداوند شدند (هو الدال باللیل علیه) و به خداوند ایمان آوردند. فرعون و فرعونیان نیز در همان حال، همچون ساحران متنبه خداوند و انتساب

موسی کلیم الله به خداوند شدند که در دست او یا به دست او خداوند عصا را ازدها کرد. اما آنان سر تسلیم در برابر خداوند فرو نیاوردند و مؤمن نشدند (لِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ وَ لِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَّفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا). دقت شود! اگر کسی قائل شود که پیامبری در آیه شدن آیه‌ای مدخلیتی داشته است، ناخودآگاه به شرک آلوده شده است. زیرا آن پیامبر را در ایجاد معرفت الله شریک خداوند دانسته است که مغایر است با اصل اصیل «معرفه الله همواره به صنع خدا رخ می‌دهد و بس». روایات مختلفی این واقعیت را تذکر داده‌اند. نمونه‌ای از آن در کلام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ این گونه آمده است: «مَا عَرَفْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَكِنْ عَرَفْتُ مُحَمَّدًا بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^۱ یادآور می‌شود همچنان که معرفت خداوند صنع اوست و بس، معرفت پیامبر خداوند نیز چون همراه با تحقق معرفت خداوند رخ می‌دهد صنع خداوند است (اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ...).

حال به بررسی بیان ارائه شده در مقاله تاثیر نفی تشبیه در زمینه وجه اعجاز می‌پردازیم. در مقاله بیان شده است که:

به عنوان مثال، عصای موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در نظر بگیریم. ایشان عصای خود را آیه و نشانه حقایق ادعای نبوتشان دانسته‌اند. اما پیش از آنکه وجه آیه بودن آن را برای مردم روشن کنند، آیا کسی می‌تواند به محض مشاهده عصا به این امر پی ببرد؟ مثلاً آیا می‌تواند بگوید: «چون عصا برای بشر، ابزاری برای راه رفتن آسانتر است «علی القاعده» وجه آیه بودن عصای موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ این است که راه رفتن را برای ایشان آسان‌تر می‌کند؟» روشن است که اینگونه گمانه زنی، بر اساس تشبیه میان کار خدا و کار بشر می‌باشد که عقلاً مردود است.

کسی که این حدس را می‌زند در حقیقت «محصول فعل خدا و فعل بشر» را «به دلیل تشبیه فاعلیّت خدا و بشر»، به یکدیگر شبیه دانسته است.^۱

در مواجهه با موضوع وجه اعجاز، حقیقت آن است که باید گفت وجه اعجاز اصلاً وجود خارجی ندارد. به علاوه اگر وجود داشته باشد، خارج از دایره ادراک ماست، زیرا وجهی که باعث شده یک آیه دلالت‌گر به سمت خداوند شود، در واقع همان فعل الله است که آیه را آیه کرده و هرگز قابل کنکاش توسط مخلوقات نیست. به بیان دقیق‌تر، حتی اگر این عصا به یک مار کوچک تبدیل می‌شد، باز ممکن بود خداوند آن را آیه خود قرار دهد که از رهگذر آن مردمان را به خود تذکر دهد، و وجه اعجاز آن فعل الله است که باعث تذکر مذکور شده است. نکته این است که اگر گفته شود عصا اژدها شد و ساحران شگفت زده و هدایت شدند، بی‌دقتی در ارائه مطلب رخ داده است. آنگاه باید تذکر داد که این فعل را خداوند به عنوان آیه برای خودش قرار داده و از رهگذر این آیه قرار دادن است که ساحران هدایت شدند.

با دقت بیشتر در بیان ذکر شده در مقاله، همچنین به نظر می‌رسد نگارندگان دو موضوع غیر مرتبط را با هم در آمیخته‌اند. در قضیه عصای حضرت موسی عليه السلام، فعل الله در واقع اژدها شدن است و خداوند هر چیزی را می‌تواند آیه خود قرار دهد. پس اساساً گمانه‌زنی درباره چگونگی آیه شدن غلط است. جالب آنکه پس از بررسی موردی نیافته‌ایم که کسی گمانه‌زنی در آیه شدنی انجام داده باشد تا بتواند مدعای نویسندگان در این مقاله قرار گیرد. آری، این واقعه رخ داده است که برخی ایمان آوردن خودشان به پیامبری را مشروط به نشانه‌آوری کرده‌اند و پیامبر نیز آن نشانه را آورده است. متعاقباً نگارندگان برای تشخیص وجه آیه بودن، حالات

۱. مقاله تأثیر نفی تشبیه، ص ۱۵۷.

مختلفی چون «ارائه عملی»، «ارائه قولی» و «پاسخ به پیشنهاد مخاطبان توسط پیامبر» را بیان کرده‌اند.^۱ اما این فعالیتی است نظری که در پاسخ به سؤال خودساخته ارائه کرده‌اند. به علاوه، اگر کسی هر یک از این وجوه سه‌گانه را در راه بردن به پیامبری یک پیامبر از سوی خداوند مشارکت دهد، بی‌شک معرفت الله را صنع دیگری دانسته است که با اصل «معرفه الله صنع خداست و بس» منافات دارد. همچنین ممکن است به روایتی ارجاع شود که در ابتدای این بخش آمد؛ در این صورت می‌توان بر خلاف نظر نگارندگان، مدعی شد اگر کسی در دوران پیامبری حضرت موسی علیه السلام می‌بوده و اطلاع از فضای ادیان و آیات معجزات پیامبران داشته است، ای بسا می‌توانسته گمانه‌زنی عقلایی انجام دهد و بگوید: «از آنجا که سحر در این دوران رواج دارد، عصای حضرت موسی علیه السلام نیز در آیه معجزه شدن قطعاً کارکردی سحر گونه باید داشته باشد، نه اینکه خطابی یا در راستای مسایل طبی موضوعی را روشن کند.»

در مقاله تأثیر نفی تشبیه، نگارندگان در ادامه توضیح مدعای خود با کمک مثال عصای حضرت موسی علیه السلام بیان کرده‌اند:

البته اگر به ارائه عملی حضرت موسی علیه السلام می‌دانستیم که این عصا از بعضی جهات، شبیه به عصاهای معمولی بشر است، صرفاً در همان جهت خاص می‌توانستیم بین آن دو، شباهت برقرار کنیم؛ ولی پل زدن از «برخی جهات» به «همه جهات» بی‌دلیل و برخاسته از تشبیه خدا و خلق بود.

در بررسی این بیان باز باید به یک اشتباه نگارندگان متذکر شد. فهم اینکه این عصا شبیه عصاهای دیگر است، نیاز به دخالت حضرت موسی علیه السلام ندارد (تحت عنوان ارائه عملی یا هر عنوان دیگری) و آنچه باعث شده بیننده آن را عصا بنامد،

۱. مقاله تأثیر نفی تشبیه، ص ۱۵۸-۱۵۹.

وجه عصا دانستن آن است. تا این اندازه از فهم نیز خود آثاری پدید می‌آورد که درباره عصای حضرت موسی نیز جاری است. ای بسا بتوان بدون هیچ مشکلی گفت که این عصا از سایر جهات نیز شبیه عصاهای عادی است (برخلاف نظر نگارندگان مقاله)، اما آثار آن را نمی‌توان محدود به آثار تمامی عصاها دانست. ای بسا این عصا و هر چیز دیگری، با مخلوقات نسبت داشته باشد و خواص بیشتری بر آن بار شود. یا اینکه این عصا با خدا نسبت داشته باشد و خداوند از طریق آن آیات خود را بنمایاند یا حتی خود آن را به عنوان آیه اختیار کرده باشد و در هر جا آن عصا باشد، مردم سکینه پیدا کرده و از رهگذر آن متذکر به خداوند گردند.

کلام الله، نمونه‌ای از افعال خداوند متعال

مبتنی بر آنچه درباره عدم شباهت میان خالق و مخلوق بیان شد، نگارندگان مقاله تأثیر نفی تشبیه، در نهایت استدلال خود را به کلام الله می‌رسانند و بیان می‌کنند: اما آیا می‌شد این نقوش را به صرف لفظ بودن، «کلام» نیز دانست؟ با توجه به آنچه رفت، بدون ارائه پیامبر نمی‌توانستیم این «الفاظ» را از جانب خود، «کلام» بدانیم.^۱

در نگاه اول باید تذکر داد که نگارندگان، قرآن کتابت شده را بی‌کم و کاست همان کلام دانسته‌اند. باید دقت شود که نقش با حروف بر روی کاغذها یک موضوع است و خود کلام موضوعی دیگر. اما در ادامه بررسی باید گفت ایشان به تمایز میان دو واژه «الفاظ» و «کلام»، توجه کافی مبذول نداشته‌اند. الفاظ آن چیزهایی است که از دهان پرتاب می‌شوند.

معجم مقایس اللغة: لفظ: كلمة صحيحة تدلّ على طرح الشيء، و غالب ذلك أن يكون من الفم. تقول لفظ بالكلام يلفظ لفظاً، و لفظت الشيء من فمى.

۱. مقاله تأثیر نفی تشبیه، ص ۱۶۰.

مصباح المنیر: لفظ ربقه و غیره لفظاً من باب ضرب: رمی به، و لفظ البحر دایه: ألقاها الى الساحل، و لفظت الأرض المیت: قذفته.

اما کلام، استخدام الفاظ برای علامت‌گذاری اعیان است، به نحوی که افاده معنا کند. در خود مقاله تأثیر نفی تشبیه نیز گفته شده: «ما یتکلم به لافهام المقاصد».

مصباح المنیر: و (الکلام) فی أصل اللُّغَةِ عِبَارَةٌ عَنِ أَصْوَاتٍ مُتَّبَاعَةٍ لِمَعْنَى مَفْهُومٍ فیهِ ابن مالک: کلامنا لفظ مفید کاستقم - اسم و فعل ثم حرف الکلّم

التحقیق فی کلمات قرآن الکریم: به نقل از معجم مقایس اللغة: کلم: أصلان: أحدهما یدل علی نطق مفهم. و الآخر علی جراح.

فالأول- الکلام، تقول کلمته اکلمه تکلیما، و هو کلیمی إذا کلمک أو کلمته، ثم یتسعون فیستون اللفظة الواحدة المفهمه کلمة.

به بیان دیگر، وقتی گفته شود که تکلم رخ داده، حتما انتقال معنایی صورت گرفته است که مبتنی بر علامت‌گذاری الفاظ است. اما کلام هر صدای پرتاب شده از دهان هم نیست، بلکه پرتابه‌ها یا الفاظی است که در میان اهل زبان به عنوان علائم برخی از اعیان شناخته شده است. مبتنی بر این پایه، دیگر مدعای نگارندگان که در ادامه آمده است، معنای خود را از دست می‌دهد و تنها می‌توان به آن عنوان فرضیه را داد.

با این حال، چه بسا گفته شود: «در عرف عقلا، اصل بر این است که وقتی الفاظی را استعمال می‌کنند، در پی آنند که مقصودی را برسانند. نوعاً چنین است که در روش متداول عقلا، الفاظ به طور مهمل و بدون اینکه مفهوم متعارف آن را قصد کرده باشند به کار نمی‌رود. بنابراین وقتی که الفاظی از جانب خداوند نازل شد، معلوم و بدیهی است که این الفاظ، کلام است و مفهوم متعارف آن، مقصود خداست.» روشن است که چنین تحلیلی براساس تشبیه فاعلیت خدا و خلق مطرح می‌شود. چون این احتمال مطرح بوده که این الفاظ، در آیه بودنشان برای خداوند، صرفاً کاربرد غیرکلامی داشته باشند.

مدعای نگارندگان در این بخش و قائل بودن به چنین معنایی برای واژه تکلم، صراحتاً خروج معنای واژه «کلام» از عرف زبانی آن است. در عرف، عقلاً تکلم می‌کنند، اما به هیچ وجه اینگونه نیست که الفاظ را از دهان پرت می‌کنند، بلکه عموماً این الفاظ معنایی دارند. نگارندگان بدون اقامه وجه و دلیلی کلام را مجموعه الفاظ دانسته‌اند که معمولاً معنی دارد. با توجه به آنچه از کتاب‌های لغت آورده شد، چنین سخنی صرفاً یک فرضیه است و به نظر، واقعیت خارجی ندارد. همچنین است داوری ما نسبت به عبارت زیر:

نکته مهم این است که پل زدن از «لفظ» به «کلام» یک اصل بشری و عقلایی

است.^۱

پیشتر گفته شد که با رخ دادن تکلم، ضرورتاً تاویل الفاظ از معانی رخ می‌دهد. توضیح آنکه الفاظ، علائم^۲ اعیان (معانی) هستند و علامت ممکن نیست علامت باشد، مگر آنکه یک علامت‌دار^۳ واقعیت داشته باشد. بنابراین، همزمان با واقعیت یافتن الفاظی که علائم آن علامت‌دار هستند، پل از لفظ به معنا زده می‌شود و تکلمی که به مفاهمه منتهی می‌شود رخ می‌دهد.

حال به قرآن کریم باز می‌گردیم تا ببینیم چگونه می‌شود در مورد آن در چارچوب افعال خداوند، تدقیق و تدبر کرد. در درجه اول باید گفت که برخلاف مدعای عبارت بالا، اینکه ما می‌گوییم کلام خداوند در فعلی مانند قرآن برای مفاهمه به کار رفته است، هرگز به تشبیه خداوند و آدمیان منتهی نمی‌شود. بلکه همگان همواره قرآن را کلام می‌یافتند. پیامبر و جانشینان ایشان نیز خاطر نشان می‌کردند

۱. مقاله تأثیر نفی تشبیه، ص ۱۶۱.

۲. در ابتدای مقاله توضیح داده شد که از اسماء به جای علائم در اینجا می‌توان استفاده کرد. در بیان روایات، از اسماء اعیان به جای واژه علائم آن‌ها به کار رفته است.

۳. مسمای به اسماء.

که قرآن کلام خداست، نه ساخته و پرداخته پیامبر یا بشر دیگری. همگان قرآن را کلام الله را می دانسته اند نه مجموعه ای از الفاظ منسوب به خداوند. پیامبر ﷺ نیز هرگز قرآنی را که از سوی خداوند به خودشان نازل شده، الفاظ الله معرفی نکرده اند. حال آنکه نگارندگان، مبتنی بر دلیل عقلی ادعایی، قرآن را در نفس الامر الفاظ نامفهوم معرفی می کنند که با مداخله پیامبر، آن الفاظ نامفهوم (قرآن مُنزَل بر قلب مقدس خاتم الانبیاء) متحوّل به کلام (الفاظ معنا دار) شده است. بار دیگر یادآور می شود که در دیدگاه آنان اگر قرآن الفاظ تلقی شود، تشبیهی رخ نداده است؛ اما اگر لفظ معنادار در نظر گرفته شود، تشبیه پدید می آید. حال آنکه در لفظ بودن، ضرورتاً میان کلام خدا و کلام بشر تشابه روی می دهد.

افزون بر این، قرآن فعل خداوند است اما نه به معنی احداث (معنای مصدری کلام) بلکه به معنی مفعول و منفعل (معنای حاصل مصدری). از همین جا، کلام خداوند که از جمله افعال خداوند است، از قاعده دو معنایی بودن خارج نیست. هم یک فعالیت خاصّ خداوند را می رساند (که ضرورتاً به تعریف خداوند، به معرفت آن دست می یابیم) و هم حاصل تکلم را که عبارت است از احداث الفاظ معنا دار به زبان عربی به صورت خاصی که بر زبان پیامبر ﷺ جاری شده است. قول به نفی تشبیه در افعال خالق و مخلوق هرگز مشابهت های واقعی میان دو مفعول را نفی نمی کند؛ مفعولی که خدا احداث کرده است با مفعولی که بشر آن را آفریده است و سبب شده تا آن دو، با یک نام گزارش شوند.

در مرور سیره پیامبر اکرم ﷺ نیز دیده می شود که ایشان در مقام تکلم در مقابل مردم بر می آمدند. در نتیجه همه در آن زمان می دانستند که پیامبر سخن می گوید. در ادامه، پیامبر می گفتند که آنچه گفتند کلام الله است. در اینجا پیامبر به کلام بودن کلام الله صحّه نمی گذاشتند، بلکه تأکید بر انتساب آن کلام به خداوند می کردند.

معاندان هم هیچگاه به کلام بودن آنچه پیامبر می گفتند خدشه وارد نمی کردند، بلکه انتساب آن به خداوند را مورد حمله قرار می دادند. کما اینکه از آن مثلاً تعبیر به شعر یا کلام سحرآمیز می کردند که انواع لطیف و اثرگذار کلام هستند. به نظر می رسد در این بخش نگارندگان محترم فرضیه ای غیرواقعی را در تفسیر واقعیت کلام الله به کار گرفته اند.

در کنار استدلال های بیان شده باید توجه داشت که ائمه علیهم السلام نیز در مواجهه مردم با قرآن، معنا دار بودن کلام الله را نفی نکرده اند، بلکه به اشتباه افتادن در کلام تذکر داده اند و معنای آیه را بیان کرده اند. مثلاً درباره آیاتی که داستان مواجهه حضرت ابراهیم علیه السلام با مشرکان و پرستندگان ماه و خورشیده و ستاره را بیان می کند، تذکر داده اند که آنچه حضرت ابراهیم گفته اند، استفهام انکاری بوده است نه اعتراف به اینکه خورشید و ماه و ستاره خدای ایشان است. دقت شود که در اینجا امام علیه السلام معنای درست کلام را تذکر داده اند، نه اینکه گفته باشند که اصولاً معنایی برای این الفاظ کار غلطی است. گویی، در اینجا کتابت کلام الله درست خوانده نشده و لذا مکتوب مذکور بخش هایی از معنا را از دست داده است (به علت مکتوب شدن، لحن کلام از بین رفته و باعث بد فهمی شده است).

فَأُخْبِرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي إِبْرَاهِيمَ «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي» فَقَالَ الرُّضَا علیه السلام إِنَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَقَعَ إِلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ صِنْفٍ يَعْبُدُ الزُّهْرَةَ وَ صِنْفٍ يَعْبُدُ الْقَمَرَ وَ صِنْفٍ يَعْبُدُ الشَّمْسَ، وَ ذَلِكَ حِينَ خَرَجَ مِنَ السَّرْبِ الَّذِي أُخْفِيَ فِيهِ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَ رَأَى الزُّهْرَةَ، قَالَ هَذَا رَبِّي، عَلَى الْإِنْكَارِ وَ الْإِسْتِخْبَارِ ...^۱

نمونه دیگر از این موضوع را در موضع دیگر می توان یافت. در این روایت مشخص به اینجا رسیده است که کلمه «جاء» درباره گزارشی از خدا و گفتگویی از

و احساس می‌گردد. در مواجهه با سوال کننده در این روایت، امام علیه السلام نگفته‌اند که شخص اشتباه کرده که به سراغ معنایابی در آیه رفته است. بلکه مشکل آن است که وی گزاره‌هایی درباره خداوند اقامه کرده و می‌گوید که در معنایابی آیه، آن گزاره‌ها معنایی مشابه معنای رایج بین مخلوقات را دارند. به بیان دیگر، امام علیه السلام این را که شخص در مواجهه با کلام خداوند شروع به فهم معنا می‌کند، نفی نکرده‌اند و آن را مصداق تشبیه ندانسته‌اند، بلکه گفته‌اند که در بخشی از کتاب خداوند (نه همه آن و مشخصاً بخش‌هایی که درباره خداوند است) تأویل آن با تنزیلش تفاوت دارد. بدین روی نمی‌توان معنای جاری میان عرب زبان‌ها را، آنگاه که درباره آفریدگان گفتگو می‌کنند، به کلامی که درباره خداوند است تسری داد.

امام علیه السلام در پاسخ به او گفته‌اند به دلیل اینکه تو «جیئه» یا آمدن خداوند را نیافته‌ای، این فعل را به فعل آمدن در بین بشر تشبیه می‌کنی. پس امام علیه السلام به پرسشگر تذکر می‌دهند که در معنایابی - که همان گذر از لفظ به معنی است - روش اشتباهی را پیگیری کرده است. سائل در حقیقت خواسته با ابزار احساس و به کمک کشف علمی به معنای آیه برسد، در حالی که غافل بوده است از اینکه خداوند مانند مفعول‌ها نیست. به بیان دیگر، از آنجا که درک علمی در شنیدن این گزارش درباره خداوند ناکارآمد گردیده، او به خطای دومی گرفتار آمده و اقدام به تشبیه بین خالق و مخلوق کرده است. عموماً هنگامی که درباره آفریده‌ای گزارشی داده می‌شود و به احساس معنای گزارش منتهی نمی‌شود، شنونده مبتنی بر مشابَهت شیئی که درباره آن گفتگو شده با دیگر اشیاء مشابه آن، مقایسه می‌کند.^۱ سپس بر اساس قیاس به معنای احساس نشده گزاره درباره مخلوق به یقین می‌رسد. او

۱. همان کلمات درون گزارش است که برای اخبار از آن‌ها به کار می‌آید، و پیش از این در جاهای دیگری آن‌ها را ادراک کرده است.

بی شک آمدن خداوند را با تلاوت آیه شهود نکرده است، زیرا اگر به معرفت آمدن خداوند به صنع خداوند نائل شده بود، زبان به اعتراض نمی گشود و میان آمدن خداوند و آمدن انسان مشابَهتی شهود نمی کرد. آری، او به قیاس دست زده و آمدن خداوند را به آمدن مخلوقات تشبیه کرده و لب به اعتراض گشوده است. به او تذکر داده شده تاویل گزاره درباره خداوند، به صنع و تعریف او تبارک و تعالی رخ می دهد که مشابَهتی با قیاس و احساس ندارد و اشتباه او از این رهگذر پیش آمده است.

تأملی در استنباط مقاله از سخن امیرالمؤمنین علیه السلام در زمینه

در آخرین بخش از مقدمات طرح شده در مقاله تأثیر نفی تشبیه، به روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام در باب تفسیر قرآن ارجاع شده است و آن را تأییدی بر طرح پیشنهادی خود دانسته اند.

فِي خَيْرِ الرُّدْبِيقِ الْمُدْعِي لِلتَّنَافُضِ فِي الْقُرْآنِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِيَّاكَ أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِكَ حَتَّى تَفْقَهُهُ عَنِ الْعُلَمَاءِ، فَإِنَّهُ رَبُّ تَنْزِيلِ يُشْبِهُ بِكَلَامِ الْبَشَرِ وَ هُوَ كَلَامُ اللَّهِ، وَ تَأْوِيلُهُ لَا يُشْبِهُ كَلَامَ الْبَشَرِ كَمَا لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ يُشْبِهُهُ، كَذَلِكَ لَا يُشْبِهُ فِعْلَهُ تَعَالَى شَيْئاً مِنْ أَفْعَالِ الْبَشَرِ، وَ لَا يُشْبِهُ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِهِ بِكَلَامِ الْبَشَرِ. فَكَلَامُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى صِفَتُهُ، وَ كَلَامُ الْبَشَرِ أَفْعَالُهُمْ، فَلَا تُشْبِهُهُ كَلَامُ اللَّهِ بِكَلَامِ الْبَشَرِ، فَتَهْلِكَ وَ تَضِلَّ.^۱

در توضیح این روایت در مقاله تأثیر نفی تشبیه گفته اند:

در اینجا امام علیه السلام مفعول و مصنوع بشر و مفعول و مصنوع خداوند را بی شباهت به هم معرفی فرموده اند و سپس این عدم شباهت را به مصداق خاصی (گفتار خدا و گفتار خلق) سرایت داده اند. روشن است که قاعده «اذا افترقا اجتماعاً» در این تعبیر به کار گرفته شده و در فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام واژه «کلام» به «الفاظی که خداوند در قرآن نازل فرموده» اطلاق شده است؛ اعم از

اینکه این الفاظ برای افاده مقاصد متکلم (خدای متعال) مطابق با زبان متعارف عربی به کار رفته باشد یا مقاصد دیگری غیر از مقاصد کلامی از آن اراده شده باشد.

باید دقت کرد در بخش اول روایت که گفته‌اند: «رُبَّ تَنْزِيلٍ يُشْبِهُ بِكَلَامِ الْبَشَرِ وَ هُوَ كَلَامُ اللَّهِ وَ تَأْوِيلُهُ لَا يُشْبِهُ كَلَامَ الْبَشَرِ» امیرالمؤمنین علیه السلام تذکر داده‌اند که از میان تنزیل‌های مختلف^۱، چه بسا گروهی از تنزیل‌ها باشند که شبیه کلام بشر هستند، اما به دلیل اینکه این تنزیل کلام خداست، تأویلی دارد که با تأویل کلام بشر مشابهتی نخواهد داشت. پس گروهی دیگر از تنزیل‌ها هستند که به کلام بشر شباهت دارد. و تأویل آن‌ها نیز با تأویل کلام بشر مشابهت دارد.^۲ این بیان دقیقاً مخالف عبارت نقل شده در مقاله تأثیر نفی تشبیه است که در توضیح این روایت گفته است: «در اینجا امام علیه السلام مفعول و مصنوع بشر و مفعول و مصنوع خداوند را بی‌شباهت به هم معرفی فرموده‌اند و سپس این عدم شباهت را به مصداق خاصی (گفتار خدا و گفتار خلق) سرایت داده‌اند».^۳

در ادامه، برای راه‌بردن به معنای سخن امام علیه السلام به آغاز همین گفته باز می‌گردیم. می‌بینیم که این روایت با پرسشی درباره آیه‌ای شروع می‌شود که درباره خداوند گفتگو می‌کند. زیرا پرسیده شده: «هل تعلم له سمياً». دلالت کلامی که درباره خداوند است، هرگز و هیچ‌گاه نمی‌تواند مانند دلالت کلامی باشد که درباره دیگران است.

۱. در اینجا تنزیل به معنای همین کلام عربی شده است که در اختیار ماست.

۲. دقت شود که در ترجمه‌ای که در اینجا ارائه شد، کلمه «تأویل» را افزوده‌ایم، زیرا سخن امام در عدم مشابهت تأویل کلام خداست. و اگر تنزیل کلام خدا را در نظر بگیریم، با آغاز سخن حضرتش که گفته شد «رُبَّ تَنْزِيلٍ يُشْبِهُ كَلَامَ الْبَشَرِ» تعارض می‌یابد.

۳. برای ریشه‌یابی علت وقوع این بدفهمی از معنای روایت، با مراجعه به متن عربی نقل شده از آن در مقاله مذکور مشخص می‌شود که نگارندگان در محل‌هایی از روایت، اقدام به نقطه‌گذاری (تقطیع) کرده‌اند که معنای روایت را کاملاً دگرگون کرده است.

در گفتگویی که درباره آفریده‌ها انجام می‌شود، همواره علامت‌گذاری کلمات آنچنان است که مخاطب در پرتو نور علم به معلومی دست می‌یابد. که گوینده درباره آن سخن می‌گوید. اما هنگامی که درباره خداوند گفتگو می‌شود، یک دسته کلمات رایج میان اهل زبان، از سوی خداوند به عنوان اسماء، صفات، نشانه‌ها و علامت‌های خداوند برگزیده می‌شوند. سپس مبتنی بر این‌ها گزینش الهی، این کلمات اسماء و صفات خداوند به شمار خواهند آمد. سپس با آن‌ها گزاره‌ای درباره خداوند، از سوی خداوند و به زبان خلفای معصوم علیهم‌السلام در اختیار انسان‌ها نهاده می‌شود. این جملات با آنکه ساختارشان شباهت با کلام بشر دارد، اما هرگز دلالت و تأویل‌شان نمی‌تواند مانند دلالت و تأویل جملات درباره آفریدگان باشد. در این حالت، خداوند به صنع خود کسانی را که با جملاتی درباره او مواجه می‌شوند، به ذات مقدس خودش دلالت می‌کند. «هو الدالّ بالدلیل علیه و المؤدّی بالمعرفة الیه»^۱، «بک عرفتك و انت دللتنی علیک و لولا انت لم ادر ما انت.»^۲ چون خداوند به معنای محاطی «معلوم» نیست و به نور علم و عقل به شناخت احاطی از او نمی‌رسیم، از این رو همان ساختمان دلالت کلامی جاری درباره مخلوقات ممکن نیست بدون هیچ‌گونه کم و کاستی، به هنگام سخنی که از خداوند گزارش می‌دهد، رخ دهد. حقیقت این است که خداوند، اسمائی (علائم و نشانه‌های زبانی) را برای خودش بر می‌گزیند تا او را با آن اسماء و کلمات بخوانند: «اخْتَارَ لِنَفْسِهِ اَسْمَاءً لِعِزِّهِ يَدْعُوهُ بِهَا»^۳ بنابراین، ساختمان لفظی و کلامی سخنی که درباره خداوند است، می‌تواند با ساختمان لفظی و کلامی گفته‌ای که درباره انسان است، مشابهت کاملی داشته باشد. مانند آن‌که آیه

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲. بحارالانوار، ص ۹۵، ج ۸۲.

۳. الکافی، ج ۱، ص: ۱۱۳.

«هو السميع العليم»^۱ گفته‌ای درباره خداوند است و آیه‌ای از قرآن به شمار می‌آید. این جمله به زبان عربی می‌تواند در گفتگو از یک انسان فرهیخته هم به کار آید. بنابراین در این حالت، کلام درباره خداوند و درباره آفریدگان کاملاً مشابه است، با این تفاوت که دلالت مبتنی بر جمله یکم فقط و فقط به صنع خداوند و نامشابه با دلالت‌گری عقلی و علمی رخ می‌دهد. حال آنکه دلالت در جمله دوم، مبتنی بر روشنگری علمی و عقلی است. از اینجاست که می‌توان گفت تنزیل کلام خداوند با کلام بشر مشابهت دارد، اما تأویل کلام خداوند با کلام بشر در برخی از زمینه‌ها - مثلاً آنگاه که درباره خداوند گفتگو می‌شود - متفاوت خواهد بود.

پس به عنوان توضیح کلام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌توان گفت: که ای بسا تنزیل‌هایی وجود دارد که شبیه کلام بشر هستند و تأویل آن‌ها نیز مانند کلام بشر است، زیرا درباره خداوند گفتگو نمی‌کند. به عنوان مثال، در مقابل کسی که آیه روز غدیر را به ختم احکام باز می‌گرداند، باید گفت که تفسیر به رأی نکند زیرا او به آن زمان و واقعه مذکور علم ندارد. پس وی در این معنایابی مبتنی بر جهل خود فضا سازی کرده و با قیاس اقدام به معنایابی کرده که اشتباه است. اشتباه پرسنده عبارت «هل تعلم له سمیا» با وی تفاوت دارد، زیرا او اقدام به معنا کردن کلامی درباره خداوند کرده و گرفتار تفسیر به رأی شده است. خلاصه آنکه شخص اول واقعه را نمی‌شناخته که به اشتباه افتاده، ولی شخص دوم اقدام به فعالیت عقلی در شناخت خداوند کرده که اشتباهی دیگر است. به نظر می‌رسد تذکر امیرالمؤمنین علیه السلام ناظر بر این قلمرو باشد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این مقاله، نقدی بر مدعای مقاله «دیدگاه میرزای اصفهانی درباره تأثیر اصل

نفی تشبیه در حجیت جمعیه قرآن کریم» ارائه می‌شود. ما مبانی مورد استفاده در آن را که در قسمت اول آن بیان شده است مورد بررسی قرار داده‌ایم. در این راستا، معنای ارائه شده از سوی نگارندگان برای قاعده نفی تشبیه میان خالق و مخلوق نقد شده و معنای دیگری که بیشتر منطبق بر بیان میرزای اصفهانی می‌نماید، بیان شده است. متعاقباً، نظریه نگارندگان مبنی بر «عدم الزام بر کلام بودن الفاظی که در قرآن آمده است» نیز نقد می‌شود. در مقابل توضیح داده‌ایم که قرآن حداقل نیازمندی‌ها برای «کلام دانسته شدن» را باید داشته باشد، یعنی معنادار بودن الفاظ آن. معنادار بودن الفاظ که در اینجا به آن اشاره شده است، هرگز به استقلال قرآن از تعلیم پیامبر و ائمه علیهم‌السلام نمی‌انجامد، زیرا تنها معنادار بودن آن در چارچوب فضای نزولش را بیان می‌کند، نه استقلالی ذاتی برای قرآن که کلامی منسوب به خدا است و خواصی زیاده بر خواص کلامی عادی دارد. همچنین در اینجا روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که نگارندگان آن مقاله در شرح و بسط نظریه خود از آن بهره برده‌اند، توضیح داده شده است. در این بیان مشخص می‌شود چگونه این روایت مراد نگارندگان را به دست نمی‌دهد، بلکه برعکس، خود نقدی است به نظریه پیشنهادی نگارندگان.

البته ما با دغدغه اصلی نگارندگان مقاله تأثیر نفی تشبیه - یعنی اثبات نیاز به رجوع به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و عترت ایشان علیهم‌السلام برای فهم قرآن - همراه هستیم. اما اثباتی را که ایشان ارائه کرده‌اند نادرست می‌دانیم و آن را سبب خروج قرآن از جایگاه اصلی‌اش می‌دانیم. به بیان دقیق‌تر، نگارندگان محترم در مقام نظری، اقدام به خارج کردن تک تک الفاظ قرآن از دایره معناداری کرده‌اند، آنگاه پیامبر و عترت ایشان را معناسازان برای الفاظ دانسته‌اند. چنین بیانی با اینکه نیاز به پیامبر و عترت ایشان در فهم قرآن را اثبات می‌کند، اما قرآن را ناقص می‌کند. لذا کاملاً در برابر

سیره علمی آن بزرگواران قرار می‌گیرد. در مقابل، می‌توان نشان داد قرآن ساختار کلام عادی رایج میان بشر را دارد و از رهگذر لفظها و معنای آنها القاء علم و معرفت می‌کند، ولی با مجاز گوئی الهی خود، علاوه بر معنای تنزیلی که برای مخاطبان آن زمان روشن بوده، معنایی بی‌شمار و آثاری کم‌نظیر را هم شامل می‌شود، که این موارد به تعلیم و تبیین پیامبر اکرم و ائمه علیهم‌السلام روشن می‌شود.

آنچه در این مقاله به آن پرداخته نشده است، برداشت ما از بیان میرزا مهدی اصفهانی درباره قرآن است که توضیح آن در فضای این مقاله ممکن نمی‌شود و آن را به مقاله مستقل دیگری موکول کرده‌ایم. در آن مقاله مشخص خواهد شد که برداشت ما از بیان میرزای اصفهانی چگونه به دست می‌آید و رابطه آن بیان با قاعده نفی تشبیه چیست. همچنین در آن مقاله نشان خواهیم داد که علاوه بر معنایی که برای روایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این مقاله توضیح داده شد، معنای عام‌تری هم از روایت قابل تصور است که به نظر، آن معنا مورد نظر میرزای اصفهانی بوده است و با معنایی که در مقاله تأثیر نفی تشبیه پیشنهاد شده کاملاً متفاوت است.

منابع

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید، تحقیق و تصحیح هاشم حسینی، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
۲. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین ۱۴۰۴ق / ۱۳۶۳ش.
۳. بنی‌هاشمی، سید محمد، مقدس، سعید، «دیدگاه میرزای اصفهانی درباره «تأثیر اصل نفی تشبیه در حجیت جمعیه قرآن کریم»»، سفینه، شماره ۵۸، بهار ۱۳۹۷، صص ۱۴۹-۱۸۶.
۴. شریف‌الرضی، محمد بن حسین، فحج البلاغه، تحقیق و تصحیح صبحی صالح، هجرت ۱۴۱۴ق.
۵. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، تحقیق و تصحیح سیدمحمد باقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی ۱۴۰۳ق.
۶. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الإسلامية ۱۴۰۷ق.
۷. بنی‌هاشمی، سید محمد، مقدس، سعید، شرح محتوایی رساله قرآنی تبارک، تهران: منیر، ۱۳۹۵ش.
۸. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالأنوارالجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت: دارإحياء التراث العربی ۱۴۰۳ق.